

فلسفه و تاریخچه پیاده روی روز اربعین

پیاده روی اربعین عبارت است از حرکت شمار زیادی از مسلمانان شیعه به سمت شهر کربلا، در جنوب بغداد، به منظور جمع شدن همه آنها در چهلمین روز پس از سالگرد شهادت امام حسین علیه السلام است. راهپیمایی اربعین، پیاده روی شیعیان از نقاط مختلف عراق به طرف کربلا به مناسبت اربعین حسینی برای زیارت اربعین است. در زمان حکومت صدام حسین محدودیت‌هایی در اجرای این مراسم اعمال شد، ولی با سقوط حزب بعث در سال ۲۰۰۳م، این مراسم احیاء و هر سال شیعیان از کشورهای دیگر مانند ایران خود را برای روز اربعین به این مراسم می‌رسانند.

زیارت اربعین از اعمال مهم و ویژه شیعیان است که هر ساله شیعیان زیادی به صورت پیاده به سوی کربلا برای زیارت امام حسین (ع) می‌روند. این سنت از قدیم الایام در میان شیعیان مرسوم بوده است. علمای شیعه هم به این امر اهتمام ویژه ورزیده اند.

تاریخچه و فلسفه پیاده روی اربعین

پیاده روی و زیارت حرم مطهر امام حسین (ع) در روز اربعین ریشه تاریخی دارد چرا که جابر بن عبدالله انصاری و عطیه عوفی در سال ۱۲۸۱ قمری با پای پیاده از مدینه حرکت کردند و در صبح اولین اربعینی که از شهادت حضرت سیدالشهدا (ع) می‌گذشت، به کربلا رسیدند و طبق آنچه که در منابع شیعه معتبر مشهود است در روز اربعین حضرت زینب کبری (س) و امام سجاد همراه با هشتاد و چهار نفر وارد کربلا شدند و پس از گفتگو با جابر عبدالله انصاری، قبر مطهر امام (ع) را زیارت کردند و از آنجا زیارت اربعین آغاز شد.

اهل بیت علیهم السلام، چون به کربلا رسیدند، جابر بن عبدالله انصاری را دیدند که با تنی چند از بنی هاشم و خاندان پیامبر برای زیارت حسین علیه السلام آمده بودند، هم زمان با آنان به کربلا وارد شدند و سخت گریستند و ناله و زاری کردند و بر صورت خود سیلی زده و ناله‌های جانسوز سر دادند و زنان روستاهای مجاور نیز به آنان پیوستند، زینب علیها السلام در میان جمع زنان آمد و گریبان چاک زد و با صوتی حزین که دلها را جریحه‌دار می‌کرد می‌گفت: «وا اباها! واحسیناه! واحبیب رسول الله و ابن مکه و منی! و ابن فاطمة الزهراء! و ابن علی المرتضی! آه ثم آه!» پس بی‌هوش شد.

آن‌گاه ام‌کلثوم لطمه به صورت زد و با صدایی بلند می‌گفت: امروز

محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا از دنیا رفته‌اند و دیگر زنان نیز سیلی به صورت زده و گریه و شیون می‌کردند. سکینه چون چنین دید، فریاد زد: وا محمداه! وا جداه! چه سخت است بر تو تحمل آنچه با اهل بیت تو کرده‌اند، آنان را از دم تیغ گذراندند و بعد عریان‌شان کردند!

عطیه عوفی می‌گوید: با جابر بن عبدالله به عزم زیارت قبر حسین علیه‌السلام بیرون آمدم و چون به کربلا رسیدیم، جابر نزدیک شط فرات رفته و غسل کرد و ردایی همانند شخص محرم بر تن کرد و همیانی را گشود که در آن بوی خوش بود و خود را معطر کرد و هر گامی که بر می‌داشت ذکر خدا می‌گفت تا نزدیک قبر مقدس رسید و به من گفت: دستم را بر روی قبر بگذار! چون چنین کردم، بر روی قبر از هوش رفت. من آب بر روی جابر پاشیدم تا به هوش آمد، آن‌گاه سه مرتبه گفت: یا حسین!

سپس گفت: «حبیب لا یجیب حبیبه!» و بعد اضافه کرد: چه تمنای جواب داری که حسین در خون خود آغشته و بین سر و بدنش جدایی افتاده است! و گفت: «من گواهی می‌دهم که تو فرزند بهترین پیامبران و فرزند بزرگ مؤمنین هستی، تو فرزند سلاله هدایت و تقوایی و پنجمین نفر از اصحاب کساء و عبایی، تو فرزند بزرگ نقیبان و فرزند فاطمه سیده بانوانی و چرا چنین نباشد که دست سید المرسلین تو را غذا داد و در دامن پرهیزگاران پرورش یافتی و از شیر حلال خوردی و پاک زیستی و پاک از دنیا رفتی و دل‌های مؤمنان را از فراق خود اندوهگین کردی، پس سلام و رضوان خدا بر تو باد، تو بر همان طریقه رفتی که برادرت یحیی بن زکریا شهید گشت.

آن‌گاه چشمش را به اطراف قبر گردانید و گفت: «سلام بر شما ای ارواحی که در کنار حسین نزول کرده و آرمیدید، گواهی می‌دهم که شما نماز را بپا داشته و زکات را ادا کرده و به معروف امر و از منکر نهی کردید و با ملحدین و کفار مبارزه و جهاد کرده، و خدا را تا هنگام مردن عبادت کردید.» و اضافه کرد: به آن خدایی که پیامبر را به حق مبعوث کرد ما در آنچه شما شهدا در آن وارد شده‌اید شریک هستیم.

عطیه می‌گوید: به جابر گفتم: ما کاری نکردیم! اینان شهید شده‌اند، گفت: ای عطیه! از حبیبم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «من احب قوما حشر معهم و من احب عمل قوم اشرك فی عملهم» هر که گروهی را دوست داشته باشد با همانان محشور شود و هر که عمل جماعتی را دوست داشته باشد در عمل آنها شریک خواهد بود.»